

تأثير قرآن در جنبش فكري، نهضت علمي، تمدّن و تكامل بشر

تأثير قرآن در جنبش فكري، نهضت علمي، تمدّن و تكامل بشر

محمد واعظ زاده خراساني

—(10)—

—(11)—

بسم الله الرحمن الرحيم

محيط و عصر نزول قرآن

جزيرة العرب وساكنان آن

قرآن، چهارده قرن پیش در سالهای 611 – 632 میلادی در وسط سرزمین سوزان و لم یزرع عربستان، نازل گردید. این سرزمین، شبه جزیره ای است که از شرق محدود به خلیج فارس و بحر عمان، از غرب به دریای عدن و بحر احمر، از شمال به بادیة شام و از جنوب به اقیانوس هند منتهی می شود. سکنه این ناحیه عموماً عرب زبان بودند و به دو تیره عدنانی و قحطانی منشعب می شدند.

عدنانیان یا نزاریان، از نسل اسماعیل و ابراهیم علیهما السلام، بیشتر در سمت شمال و غرب، قحطانیان از اعقاب یعرب بن قحطان، در جنوب جزیره سکنا داشتند و همواره بین این دو تیره بزرگ، رقابت و ستیزه و جنگ برقرار بود.

در نواحی شمالی و جنوبی و همچنین مشرق صحرا، تمدنهای کهن وجود داشته که در هنگام نزول قرآن کم و بیش آثار آن باقی بود، مانند تمدن حمیریها در جنوب،

–(12)–

غسانیه در شمال و مردم حیره در مشرق، که کما بیش سنگ نوشته ها و آثاری از آنان به جای مانده و در شهرهای دوره جاهلی و اسلامی، شواهدی بر آن تمدنها می توان یافت و همچنین در اخبار راویان و مورخان دوره عباسی.

بعلاوه این نواحی از تمدن کشورهای مجاور خود ایران و روم و حبشه و مصر، متأثر، و از لحاظ منابع طبیعی نیز از سایر نقاط صحرا بخصوص مناطق مرکزی، غنی تر و برای زندگی مناسبتر بوده است و به همین لحاظ، همواره مطمح نظر و مورد طمع کشورهای متمدن و زور مند بوده و غالباً مستعمره و تحت الحمایه و یا جزء مناطق نفوذ، و احیاناً به طور رسمی جزء برخی از کشورهای مجاور قرار می گرفته است. نواحی جنوب، میان حبشه و ایران و روم، رد و بدل می شد و مقارن ظهور اسلام، در قلمرو امپراتوری بزرگ ایران قرار داشت و فرمانروایان ایرانی (ابناء) از قبل «خسروان» بر آن قسمت حکمرانی می کرده اند و همچنین قسمت مشرق و شمال شرقی (قسمت عمده عراق فعلی) رسماً جزء ایران بوده و طاق کسرا، قصر زمستانی خسروان، در آن قرار داشت، کما این که شمال و غرب جزیره (سوریه و لبنان و فلسطین) در آن هنگام، جزء قلمرو امپراتوری روم به شمار می رفته و نمایندگان قیصران روم، عهده دار اداره و فرمانروایی آنها بوده اند.

هر قدر به قلب جزیره و سواحل غربی نزدیکتر شویم آثار تمدن و حیات کمتر به چشم می خورد و بجز

مکّه، طائف و یثرب (مدینه فعلی) در آن قسمت نام شهری دیگر برده نمی شد و به همین علّت، این ناحیه، بندرت، محل چشمداشت و طمع کشورهای قوی و توسعه طلب ایران و روم و جز آن دو، قرار می گرفت و تنها در «عالم الفیل» که بنا بر مشهور سال ولادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، شهر مکّه و خانه کعبه، مورد هجوم ابرهه سردار حبشی - نه به خاطر ارزش ارضی آن، بلکه جهت انهدام کعبه، معبد قوم عرب -

-(13)-

قرارگرفت که بنا به نص قرآن کریم، به طور معجزه آسا مصون گردید و حمله ابرهه دفع شد.

روحیات و اخلاق عرب

اهالی صحرا، در آزادی مطلق و خود مختاری نامحدود به سر می بردند، اما نه به صورت کشور واحد، بلکه به صورت توده های وسیع و قبایل پراکنده بی سواد و نادان ولی سرشار از غرور قبیله ای و تعصب و سرگرم مفاخره و ستیزه با یکدیگر.

کشمکش و پیکار بین این قبایل، بقدری رواج داشت که جنگ، شغل شاغل و کار روز مره و دایمی آنان شمرده می شد. برنامه زندگی، تجارت، مسافرت و عبادت، بر محور جنگ می چرخید و بر اساس آن، تنظیم می گردید و بجز چهار ماه حرام (ذی القعدة، ذی الحجه، محرم و رجب) که طبق یک سنت قدیمی برای رسیدگی به زندگی و تجارت و برگزاری مراسم حج، از جنگ مستثنا گردیده بود، سایر اوقات، همواره دست در کار جنگ و یا آماده آن بودند.

این نضال و پیکار دائم باعث پیمانهای بی شمار و قراردادهای گوناگون بین قبایل و به طور کلی موجب اهمیت پایداری در برابر دشمن، وفای به عهد و زشتی نقض عهد و پیمان شکنی گردید. دفاع قبایل هم پیمان و هم قسم از یکدیگر، وفدا کاری در راه حلیف و هم پیمان، امری حتمی و وظیفه مسلم عرب شمرده می شد و قهراً این امر، خصلتهای پسندیده دیگری از قبیل شجاعت و سلحشوری و میهن داری و سخاوت را در پی داشته است.

زندگی بیابانی و عدم انقیاد در برابر حکومت مرکزی واحد، روح آزادی، استقلال طلبی، ابای نفس، همت بلند و بلند منشی و سلحشوری را در نفوس افراد پرورش داده بود، اما از سوی دیگر، جنگ پیگیر و بی

اوضاع طبیعی و عقب ماندگی و بیکارگی آن قوم بود، هرچه بیشتر نحیف و بخصوص امر تجارت و زراعت را فلج کرده بود.

شمار بینوایان، معلولان و آسیب دیدگان از میدان جنگ، کودکان یتیم پدر کشته، اسیران بی سرپرست و بردگان ستم دیده و بلا تکلیف به نسبت جمعیت، روبه افزایش بود و این ستم دیدگان محروم، در همه جا به چشم می خوردند. اختلاف طبقاتی کاملاً محسوس، بازار رباخواری تا میزان مد در مد (اضعافاً مضاعفه) رایج، نفرت از داشتن دختر و به طور کلی تحقیر زن، بی عفتی و بی ناموسی، فحشا، مبادله همسران، اتخاذ دوست بین زنان شوهر دار (ذوات الاخذان)، فواحش رسمی و مشخص (ذوات الاعلام)، ازدواجهای متنوع غیر عادلانه، فرزندان حرامزاده و مشکوک و مردود بین چند پدر، عیاشی و هرزگی، قمار بازی و میگساری بخصوص بین طبقه مرفه، به طور سرسام آور شایع و رو به ازدیاد بود و مجموعه این خصلتها و طرز زندگی، دوران جاهلیت عرب را تشکیل داده بود که زبانزد ملتهای مجاور قرار گرفته بود و قرآن نیز در باره آن وضع، کلمه «الجاهلیه الاولی» را به کار برده است.

سطح معرفت و فرهنگ عرب

امّا از لحاظ سطح معرفت و فرهنگ، قوم عرب بر خلاف ملتهای مجاور و یا مسیحیان و کلیمیان داخل جزیره، بی سواد و نادان و «امّی» بودند و با کتاب، کتابخانه، مدرسه، معلم و خط نویسی بیگانه و نا آشنا. تنها چند صباحی بیش نبود که عدّه ای انگشت شمار، خط نویس و خط خوان (البته بطور ناقص) در مکه و یثرب پدید آمده بودند. زندگی بیابانی و نیازمندیهای متناسب با آن، به ضمیمه تماس با اقوام و ملل دیگر، چند رشته علم ناقص و آمیخته به خرافات مانند: ستاره شناسی، کهان، غرافت (غیبگویی)، انواع (هواشناسی)، قیافه شناسی، سحر و افسون، پزشکی و علم انساب را

بتدریج طی قرون متوالی بین توده های پراکنده عرب به وجود آورده بود.

همه مردم با این علوم یا به تعبیر صحیح تر با این تجارب و اوهام و محفوظات سطحی، آشنا نبودند، اما به آن عقیده داشتند و به نظرو رای مدعیان آن علوم، ترتیب اثر می دادند و از مسافتهای بعید و نقاط دور و نزدیک، به سراغ افراد معدودی که در یکی از این رشته ها به مهارت و استادی معروف و در قبایل مختلف پراکنده بودند، می رفتند، این افراد، معلومات خود را سینه به سینه و یا از راه تجربه به دست آورده بودند و علم ایشان به کتاب و دفتر و آموزش صحیح استناد نداشت.

هنر ممتاز و در عین حال همگانی عرب، قریحه و ذوق فطری، سخن سرایی و سخن سنجی و نکته گوئی بود که در شعر و خطابه تجلی می کرد، و به قول جاحظ: «... اعراب هر چه می گفتند از روی بدیعت و الهام بود و بدون هیچ تفکر و تأملی سخن نغز و معانی خوب را مانند سیل جاری می کردند.» گو این که این قدرت خلاقه و هنر خداداد، به شهادت اشعار و ادبیات دوران جاهلیت، در راه خودستایی، افتخار به اجداد و به قتل و غارت، انتقام جویی، ترغیب و تحریض به جنگ و خونریزی، تغزل و عشق بازی، هجو و ناسزا و تمسخر و ثناگوئیهای بیجا، صرف می گردید.

دواوین شعرای جاهلیت که بعدها جمع آوری شده، به همان نسبت که مظهر هنر سخنوری و روح سلحشوری این قوم است، تجلّی گاه انحطاط اخلاقی و مفاسد اجتماعی آنان نیز می باشد.

امّا همین سابقه ممتد ادبی، زبان عرب را به اوج فصاحت و بلاغت رسانید، تا جایی که برای بیان رقیق ترین عواطف و باریک ترین افکار و خاطرات، آماده گردید. و ضمناً آن سابقه ادبی، فهم و درک عرب را برای نیل به عالی ترین معارف الهی صیقل داده و مهیّا ساخته بود.

—(16)—

این که قرآن، در حد اعلاّی بلاغت قرار دارد، خود حاکی است که طرف خطاب آن، مردمی سخن سنج و نکته دان بوده اند، و از همین راه تحت تأثیر و جذبه خاص آن کتاب قرار می گرفتند، و گرنه سخن نغز و شیوا و عمیق، برای مردم سطحی، زبان نافهم، ابله و کند ذهن، همان داستان سوره یاسین خواندن به گوش دراز گوش است.

از لا به لای آیات قرآن، به طور وضوح آشکار است که قرآن به زبان ساده قابل درک عرب نازل گردیده و جمله «بلسان عربی مبین» و آیات نظیر آن در قرآن، اشاره به همین نکته دارد. البته ما منکر این نیستیم که به لحاظ نزول قرآن برای نسلها و نژادها و استعدادهاي مختلف، تا پایان جهان، فمن توان

گفت همه نکات آن برای همه اعراب عصر نزول ، قابل فهم بود است وقهراً قرآن ، استعداد و درك همه مخاطبین خود را تا پایان جهان ، در نظر گرفته است اما این را هم نمی توانیم قبول کنیم که اکثریت مردم طرف خطاب قرآن، در هنگام نزول، از نکات و لطایف آن چیزی نمی فهمیدند.

پس همان طور که گفته شد، بلاغت قرآنی حاکی از بلاغت و نکته سنجی و سخن دانی عرب بوده است، تا جایی که اعجاز قرآن، به تناسب هنر رایج میان اعراب در آن روزگار، عمده همان بلاغت آن است. کما این که معجزه موسی و عیسی و پیغمبران دیگرهم، متناسب با علم و دانش و هنر زمان خودشان بوده است ! معجزه موسی با سحر ساحران و معجزه عیسی با طب یونانی، تناسب داشته و به همین منوال، معجزه انبیای دیگر، سنت الهی این بوده که معجزات انبیا از این راه برای امتها، ملموس و قابل درك باشد.

باری ما هر چند مانند دکتر طه حسین دانشمند مصری و بعض دیگر، در صحت انتساب اشعار جاهلی به شعرای جاهلیت تردید روا داریم، هنر شاعری و سخن دانی عرب را در آن ادوار، نمی توانیم منکر شویم، بلکه باید اعتراف کنیم که این هنر به حدی

—(17)—

در بین اعراب تکامل یافته بود که می توانستند سرّ اعجاز قرآن را درك کنند، همان چیزی که بعدها در نتیجه اختلاط و آمیزش لغات و لهجه های عرب، حتی برای دانشمندان، قابل درك و توصیف نبود و در بیان آن، اختلاف نظر پیدا کردند.

پس با توجه به آنچه گفته شد، مسلماً هنر شعر و شاعری در بین اعراب رایج بوده و اشعار فراوان از جمله «مُعَلَّقات سبع» از عظمت این هنر نزد عرب حکایت دارد.

اصولاً زبان عرب، به کثرت مرادفات، وسعت اشتقاقات، وفور ادوات ربط، سبک جمله بندی و قواعد دستوری ممتاز است. مخصوصاً سکنه عربستان مرکزی، که با ملل مجاور کمتر اختلاط و آمیزش داشتند، فصاحت و خصایص زبان خود را کاملاً حفظ کرده بودند و به هر نسبت از قلب صحرا به مرزها نزدیک تر می گشت، زبان مردم بالغات اجنبی و کلمات فارسی، رومی، حبشی و جز آن، بیشتر آمیخته می شد و طبعاً اصالت خود را از دست می داد هر چند، افرادی سرشناس از قلب جزیره مانند امرء القیس، به در بارهای ایران و روم و حیره رفت و آمد داشتند و اشعار آنان، متأثر از آداب و رسوم دربارها می باشد.

گرچه ادیان گوناگون مسیحیت، یهودیت، زردشتی، صابئی، طبیعی گری و آئین مزدک بتدریج از خارج، به اعراب سرایت کرده بود، اما دین همگانی، بت پرستی بود و به جزبتهای خانگی، 360 بت که هر کدام به قبیله ای اختصاص داشت، از جمله «هبل» بت بزرگ و خدای مشترکه همه اعراب، در کعبه قرار داشت و به همین لحاظ، کعبه پرستشگاه و مورد احترام کلیه اعراب بود. همه اعراب بخصوص عدنانیان برای ابراهیم علیه السلام، احترام قایل بودند و دین خویش را به وی نسبت می دادند، اما از دین ابراهیم که به گفته قرآن کریم، بر اساس توحید خالص پی ریزی شده بود، به جز خانه

—(18)—

کعبه و اعمال و مناسک حج به کیفیت تحریف شده و پاره ای مراسم دیگر، چیزی به جای نمانده بود و تنها انتساب به آن مرد بزرگ، وسیله مباحثات و افتخار و غرور و تکبر بردیگران، قرار می گرفت.

زادگاه رسول اکرم صلی الله علیه و آله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در شهر مذهبی مکه در عریق ترین خاندانها و شریف ترین قبایل یعنی خاندان بنی هاشم و قبیله قریش، پا به عرصه وجود گذارد. اجداد وی پرده داران خانه خدا و مورد احترام اهل مکّه و بلکه عموم اعراب بودند. وی تاسن چهل سالگی با کمال امانت و نیکنامی، در زادگاه خود به سربرد، در این مدت کتاب نخواند خط ننوشت، با علما و پیشوایان مذهبی، تماس نداشت، برای بت سجده نکرد و از دین رایج قوم خود پیروی ننمود.

قرآن کریم، در چنان محیط و بر چنین شخصیتی در 1400 و اندی سال قبل نازل شد. با توجه به سابقه قوم عرب، همان طور که قرآن نیز اشاره می کند، گویا دست تقدیر، آن قوم را از هر لحاظ برای پذیرش و فهم قرآن و اسلام آماده کرده بود، و چنین مقدر گردید که آخرین پیمبران و واپسین کتب آسمانی، از میان این قوم و به زبان ایشان در دل صحرای سوزان جزیره پدید آید.

آمادگی عرب از لحاظ زبان، طرز تفکر، داشتن ذهن ساده و نا آشنا با علوم و استعداد برای درک معارف الهی و تحویل دادن به ملل دیگر بدون آمیختن آنها به افکار و فلسفه های بشری، به ضمیمه روح سلحشوری، آزادگی و استقلال طلبی، پای بندی به پیمان، سخاوت و فداکاری و بسیاری از فضایل دیگر آنان

را براي پي ريزي حكومتي مقتدر و برپايي ملتي نيرومند و جامعه اي تسليم ارادة الهي، مهيا ساخته بود. اينها همه، سرّ انتخاب رسول اكرم صلي الله عليه وآله از ميان اعراب است. وضعيت روحي واجتماعي

—(19)—

عرب پيش از اسلام، چنان بود كه اگر انحرافات فكري ومفاسد اخلاقي آنان رفع مي شد و راه صواب به آنان ارائه مي گرديد، بسرعت برق درراه ترقي و تكامل و استيلاي بر ملل ديگر، پيش مي رفتند و اين موهبتي بود كه ارادة الهي به وسيله قرآن و رسول اكرم صلي الله عليه وآله به آن قوم وبلكه به بشريت، در موقع خود عنايت فرمود. قصاي الهي چنين رقم خورده بود كه طالع نيك بشر، از افق تاريك عربستان سر زند.

حال ببينيم قرآن، تحويل را از كجا آغاز كرده و رسالت خود را چگونه انجام داده است.

آغاز جنبش فكري و اجتماعي

قرآن، رسالت خطير خود را ابتداءً و در مرحله اول، از هدايت افكار و تهذيب نفوس آغاز كرد، و در مرحله بعد به اصلاح اعمال مردم پرداخت. به طور كلي قرآن، اساس وشالوده اصلاحات فردي واجتماعي خود را، ايمان قلبي، تقواي باطن و عمل صالح معرفي فرمود وفلاح ونيكبختي دنيا و آخرت را وابسته به اين سه امر دانست وبارها جمله الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ را تكرر كرد و حتي در سورة والعصر، همه انسانها را در خسران دانست، بجز مؤمنان داراي عمل صالح را: وَالْعَمْرُؤُا — اَلْاِنْسَانُ لَفِيْ خُسْرٍ — اَلَّذِيْنَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّاصَوْا بِالْمَعْبُورِ اين سوره را مي توان برنامه اصلاحي قرآن دانست وبه قول امام شافعي اگر جز همين سوره نازل نمي گرديد، همين سوره به تنهائي براي اصلاح و تكامل بشر كافي بود.

هدايت افكار و تصحيح عقايد

اولا افکار را متوجه فلسفه خلقت و آغاز و فرجام هستی (مبدا و معاد) نمود، و به پیروان خود مبنای فکری و مکتب فلسفی خاصی که محور کلیه تعالیم این کتاب می باشد، عطا کرد و به تعبیر امروز، ایدئولوژی و جهان بینی الهی خود را به آنان آموخت.

جهان هستی از جمله انسان، از خدا آغاز گردیده و به او ختم می شود و انسان به حکم جبر، این مسافت را طی می کند، فلسفه این حرکت قوسی و سیر نزولی و صعودی، اکتساب کمال و فضیلت است که از راه شناسایی خدا و کمالات او و آنگاه تشبیه به او و تخلّق به اخلاق او به کمال عقل و با پیروی وحی و ریاضت نفسانی، حاصل می شود. و در این باره جمله معروف: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» مبنای تقرّب و تشبیه به خدا است.

قرآن، ذات پروردگار و صفات جمال و جلال او را با دلیل و برهان و به وسیله جلب نظر متفکّران به عالم خلقت و مظاهر وجود و آثار قدرت و علم و حکمت خداوند، آشکار ساخت، آیاتی از قبیل:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ...﴾ (1).

﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا...﴾ (2).

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْآلِیْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ _ وَآلِی السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ _ وَآلِی الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ _ وَآلِی الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ (3).

عقول و افکار را تکان داد و قوم عرب که هیچ گاه به تفکّر منطقی و استدلال عادت نکرده بود، رفته رفته با آن، انس گرفت قرآن به آنان آموخت که از عالم شهود و جهان

محسوس، مي توان به رازهاي پنهان و عالم نا محسوس و خلاصه به «عالم غيب» پي برد و به آن ايمان آورد. در قرآن، از اين نوع تفكّر منطقي و به طور كلّی از راي و سخن درست، به «حکمت» تعبير گرديده و «حکمت»، خير كثير شمرده شده است:

... وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ دُوِيَ خَيْرًا كَثِيرًا... (1).

در اين آيه، حکمت پايه همه خيرات و کمالات و زيربناي تکامل و تمدّن بشر شمرده شده است.

دريچه اي به اسرار وجود و گامي به سوي علم

ياد کردن آثار قدرت، مستلزم بيان اسرار خلقت و راز هستي بود و ناچار، قرآن افکار را به سير آفاق و انفس وادار کرد و از همه زوايا و جوانب عالم وجود، اعم از جهان بالا و منظومه شمسي، يا جهان پايين (زمين و پديده هاي گوناگون و متنوع آن مثل انسان، حيوان، نبات، کوه، دريا، ابر، باد، باران، معادن، خوراکیها و خلاصه از سراسر جهان هستي) نمونه هاي بارز همراه با بيان رازهاي پنهان آن، تصريحاً يا تلويحاً مکرر ياد کرد.

گرچه غرض اصلي از ذکر اسرار خلقت، پي بردن بشر به حکمت و قدرت خالق و عظمت اوست، اما بدون ترديد، همين تذکرات پي در پي، فتح باب و روزنه، بلکه صراط مستقيمي بود در جهت آشنايي بشر با اسرار وجود، مخصوصاً با در نظر گرفتن اين که قرآن بارها با صراحت تمام، از نظم کامل جهان و اندازه و مقدار معين پديده هاي گوناگون آن دم مي زند:

... وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ (2).

1 - سورة بقره: 269.

2 - سورة رعد: 8.

-(22)-

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (1).

وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُ لَهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ (2).

با این امر، بطور قهری و خواهی نخواهی حس کنجکاوی بشر نسبت به مظاهر وجود که هر کدام موضوع هر یک از علوم بشری است، تحریک گردید.

قرآن، بدین وسیله، بشر را به مرز علوم و حتی چند گام فراتر از مرز، هدایت کرده و علاوه بر این که به بشر فهمانده که جهان خلقت، دستگاه منظم و واحدی است که همه اجزای آن وابسته به یکدیگر است، و عالم پر از رموز و اسرار و قوانین و سنن لا یتغیّر می باشد، گوشه هایی از آن اسرار و قوانین را نیز جابه جایش نموده است.

شیخ طنطاوی مفسر مصری، نزدیک به 750 آیه قرآن را مربوط به علوم دانسته، در حالی که آیات احکام در قرآن، از حدود چهار صد آیه تجاوز نمی کند. با این بیان، معلوم شد قرآن کریم از همان راهی که فکر توحید را در بشر بیدار کرده، دقیقاً از همان راه بشر را در خط سیر علمی و کشف حقایق جهان هستی که پایه و مایه تمدن است، قرار داده است و باید اعتراف کنیم که علم در قرآن، با ایمان و عقیده و تقوا، توأم و لازم ملزوم با معنویت و قرب روحی به خدا آغاز گردیده است. از نظر قرآن، همواره علم، باید در خط تکامل روحی و قرب به خدا پیش رود و نه در خط مادیت که اینک شیوة علمای غرب است. و اگر حقیقتاً حرکت علمی، بر اساس ایمان آغاز می گردید، بشر امروز گرفتار انبوه مشکلات و انحرافات اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی نبود. کما این که، حرکت علمی اسلام در آغاز تا این حد، گرفتار چنین

مشکلاتی نبوده است، هر چند این حرکت بعدها از پیشرفت متوقف و گاهی از خط اصلی، منحرف گردید.

1 - سورة القمر: 49.

2 - سورة الحجر: 21.

-(23)-

آغاز نهضت علمی

نتیجه آن شد که تقویت مبانی ایمانی و هدایت فکری در اسلام و در پرتو قرآن، همراه با تکامل علمی شروع شد و پیروان قرآن، همراه معرفت خالق و آشنایی با فلسفه عالی خلقت، که به منزله زیربنای همه تعالیم دین و سنگ اول ترقی و تعالی است، با منشا و ریشه و سر رشته علوم نیز آشنا شدند.

این مرحله، آغاز نهضت علمی در اسلام بود که بتدریج توسعه یافت و مسلمانان را به اکتساب و جمع آوری دانشها و اندوخته های علمی سایر ملل متمدن، وادار نمود.

مسلمین ابتدا هدف اصلی قرآن از توجه عقول و افکار را به مظاهر هستی، وجهه نظر خود قرار دادند و از این رهگذر بنیة ایمان خود را تقویت کردند. علوم آنان منحصر به علوم ایمانی بود و از توجه به عالم خلقت، تنها درس توحید و خداشناسی می آموختند. اما پس از طی این مرحله به سرعت، غرض ضمنی و هدف ثانوی از این درس، مورد نظر ایشان قرار گرفت و تقریباً در اواسط قرن دوم، در نتیجه بر خورد عرب با ملل تازه مسلمان ایران و روم و جز ایشان که سابقه ای در علوم داشتند، جهشی در جهت استنتاج از عقیده توحیدی و آشنایی با رازهای خلقت، در بین ایشان پدید آمد.

مطالعه اجمالی پدیده های طبیعت که پیش از این، صرفاً وسیله معرفت خدا بود، جنبه اصالت به خود گرفت و قهراً در این هنگام، آن سیر اجمالی و سطحی به تعمق گرایید و آن نظر اجمالی، به کنجکاوی عمیق و پیگیر و همه جانبه در راه استکشاف قوانین و سنن کون و عالم هستی تبدیل گردید و با کمک علوم بازیافته از دیگران، آن معرفت اجمالی از راز هستی به تفصیل گراییده و آنچه را به طور مبهم و

نامشخص از قرآن آموخته بودند، شرح و بسط آن را در دانش بشری یافتند و با حرص و ولع برخاسته از

—(24)—

درس قرآن، رازهای خلقت را از زبان دیگران و هم با تجربه و درایت خویش به دست آوردند.

پس، نهضت علمی در اسلام، متعاقب نهضت عقیدتی و ایمانی و بر اثر آن به وجود آمد، و تقریباً در نیمه دوم قرن دوم هجری علوم معمولی بین مسلمین رواج یافت و گرچه منشا توجه به این علوم در اصل قرآن و ایمان بود، اما مسلماً مسلمانان قوانین و مسائل علمی را از قرآن استنباط نکردند و خود مستقلاً به این کار پرداختند، بلکه مستقیماً سراغ اندوخته علمی و آثار مدون سایر ملل بخصوص آثار یونانی رفتند و تقریباً طرف دو قرن (از نیمه قرن دوم تا اواخر قرن چهارم) به ترجمه و جمع آوری دانش یونانی، هندی، ایرانی، نبطی، رومی و دیگران سرگرم بودند و بخش عمده علوم این ملاتها را در این مدت، به عربی ترجمه کردند، آنگاه در پرتو منطق قرآنی و تجربه علمی متخذ از بیگانگان به ابتکار نیز دست زدند.

این جانب، بر خلاف نظر بعضی، عقیده ندارم به این که آشنایی مسلمانان با علوم بیگانه (علوم دخیل) سر فصل انحراف ایشان از فلسفه و منطق قرآنی بوده است. بلکه معتقدم که این امر، خود دنباله تعالیم قرآنی و منبعث از آن بوده، گواهی که در اعصار بعد، همان طور که قبلاً اشاره شد، این سیر علمی دستخوش نشیب و فراز و احیاناً انحراف از طرز تفکر قرآنی خالص گردید.

برخی از دانشمندان و متفکران اسلامی یکسره خود را در مبانی فلسفی حتی در الهیات، تسلیم فلسفه و منطق یونانی یا عرفان و تصوّف هندی و بودایی نمودند و اصالت و لون خاص فلسفه قرآنی را از خاطر بردند یا آن دو را به هم مخلوط و ممزوج کرده، فلسفه و عرفانی مزدوج و معجونی از فکر بشری و وحی آسمانی در پهنه دانش بشری پدید آوردند که در هر صورت، قابل ارزش است و رنگ قرآنی و اسلامی دارد، در

—(25)—

مقابل از همان آغاز، اهل حدیث و علمای متشرّع و برخی از فقها با این نوع حرکت علمی مخالف بودند و هنوز هم برخی عقیده دارند که فلسفه اسلامی مخالف اسلام است و با گرایش فلسفی اسلام سازگار نیست.

به طور حتم، توجه مسلمانان به علوم بیگانه، در آغاز منبعث از حسّ کنجکاوی بیدار شده به وسیله قرآن و تعالیم اسلامی بوده است و غالباً محور فکر دانشمندان، تطبیق مبنای این علوم با فلسفه قرآنی و بالاخره تلاش در جهت پی بردن به اسرار وجود و دستگاه آفرینش که قرآن به آن تاکید دارد، بوده است. دانشمندان اسلامی در پیمودن این راه، خود را متأثر از قرآن و سالک در طریق به ثمر رسانیدن اصول قرآنی می دانسته اند و در به کرسی نشاندن این عقیده پافشاری می کرده اند.

اما شرح این مطلب که نهضت علمی در اسلام، تا چه حد رنگ اسلامی داشته و مسلمانان از این نهضت، چه استفاده کرده اند و تا چه حد از خط درست منحرف شده و موجبات انحراف از راه صحیح گشته اند – راهی که بعد از قرون وسطی به دست دانشمندان غرب، طی شد و با کوشش آنان به ثمر رسید – خود مساله ای پیچیده و بغرنج و شایان بحث مفصل و از حوصله بحث حاضر خارج است.

تنها به يك نکته اشاره می کنیم که مسلماً فلسفه اسلامی در بُعد طبیعیات، از شیوة تجربه حسّی، که در آغاز حرکت علمی اسلام پیروی می شد، بتدریج فاصله گرفت و صرفاً به روش استدلال عقلی در قلمرو طبیعیات ما نند الهیات بسنده کرد، و این امر را می توان ریشه انحراف علمی در تمدن اسلامی و در شیوه و روند دانش و بینش مجامع مسلمین دانست.

—(26)—

بسیج عمومی در راه تفکّر و کسب علم

قرآن، پس از جلب نفوس به فلسفه خلقت و پی ریزی شالوده ایمان و زیربنای اصلاحات، افکار را برای هر چه بهتر و بیشتر اندیشیدن و آموختن، بسیج کرد و همواره مردم را به تفکّر و تعقل ترغیب و بر جهل و بی خردی نکوهش نمود و مردم نادان و بی فکر را کر و کور و لال و در ردیف چهارپایان به شمار آورد. در سراسر قرآن، کلماتی از ماده علم، حکمت، معرفت، بصیرت، شعور، فکر، فهم، فقه، عقل، تدبیر، استنباط و لُب با اسلوبی مؤثّر و مؤکّد، بسیار آمده و همچنین الفاظ ضد آن نیز از قبیل جهل، عمی، لا یعلمون، لا یفکرون، افلا یتفکرون موجود است. غالب آیات توحید و معاد و خلاصه آنچه مربوط به اصلاح عقیده است و گاهی آیات مربوط به اخلاق و احکام، به تفکّر و تذکر فرمان می دهد. قرآن از روی تعجّب می گوید:

... قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الذّٰلِیْنَ یَعْلَمُوْنَ وَ الذّٰلِیْنَ لَا یَعْلَمُوْنَ... (1).

این بیانات، طبعاً ارزش مفهوم علم و فکر و مرادفات این الفاظ را در انظار بالا می‌برد و جامعه را به سوی دانش و اندیشه سوق می‌دهد. اصولاً کسی که در قرآن و روایات اسلامی سیر کند، چنین به خاطرش می‌رسد که رسالت عمده این دین، همانا بالا بردن سطح معرفت و دانش و تقویت بنیه اندیشه بشر بوده است و اسلام بزرگترین وظیفه یک مسلمان را تعقل و تفکر دانسته، پیوندی ناگسستنی بین حیات مادی و معنوی بشر و یا زندگی معنوی و فکر و درایت او قائل بوده است.

این ترغیبات، به همان نسبت که در آغاز امر، مسلمانان را به فراگرفتن تعالیم دینی و آداب و رسوم مذهبی و تقویت بنیه ایمانی وادار نمود، در مرحله بعد، ایشان را

1 - سورة الزمر: 9.

—(27)—

به گردآوری دانشهای بشری و علوم دنیوی با حرص و ولع هرچه بیشتر، بدون در نظر گرفتن عقیده، مسلک و نژاد به وجود آورندگان آن علوم، سرگرم نمود. مسلماً آیاتی از قبیل:

«... يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (1) و کلماتی مانند «الْعِلْمَ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ؛ الْحِكْمَةُ صَالِحَةٌ الْمُؤْمِنِ أَخَذَهَا حَيْثُ مَا وَجَدَهَا؛ اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ؛ طَلَبَ الْعِلْمَ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» (و در برخی از روایات «وَمُسْلِمَةٌ» که در کتب حدیث فریقین در باب «فصل علم و علما» به نحو وافر آمده، مرد مؤمن را تشنه علم و دانش خودی و بیگانه می‌نماید و او عزم را جزم می‌کند که همه چیز را از هر جا و هر کس بشنود و یاد بگیرد، تا جایی که زحمت راه دور و دراز چین را که در قدیم دور ترین نقطه جهان شمرده می‌شد، بر خود هموار سازد، که گفته اند مسلمانان صنعت کاغذ سازی را از چین آموختند والا در چین، علم دین وجود نداشت.

منطق قرآنی، راه تفکر صحیح

در تعقیب اصل سابق (بسیج افکار برای اندیشیدن) قرآن، راه تفکر صحیح و ثمربخش و روش تعلّم درست را به انسان آموخته است، بدین کیفیت که طی بحثها و استدلال خود، همواره استدلال را از محسوسات و موجودات قابل حس، که اطراف و جوانب آدمی را احاطه کرده و همواره با آنها سر و کار دارد، آغاز نموده است؛ آسمان، زمین، شب، روز، مرگ، حیات، خوراک، پوشاک، خواب، بیداری، کوه، دشت، دریا، خورشید، ماه و نظایر آن، مورد استدلال قرآن قرار گرفته است و بر خلاف روش

1 - سورة المجادلة: 11.

-(28)-

فیلسوفان و ارباب علوم عقلی، مقدّمات عقلی صرف دور از ذهن عامه مردم را مقدّمه برهان قرار نداده است و این خود، فرق بارز میان تفکر قرآنی و فلسفه یونانی است.

البتّه منطقیون هم شرط کرده اند که باید مقدمات قیاس از سنخ بدیهیات و مسلّمات و امثال آن باشد، اما خود ایشان هنگام به کار بستن موازین منطق، ناچار، تاریکترین مقدّمات عقلی را که با محسوسات به وسائط عدیده فاصله دارد، به کار می بندند.

بدین لحاظ، می توان گفت روش قرآن در استدلال و کشف مجهولات، به روش علمی که مبتنی بر حس محض و تجربه می باشد، نزدیکتر از فلسفه است و یا به تعبیر صحیحتر، قرآن قیاس و استدلالی را حجّت می داند که از مبادی حسی غیر قابل تردید، تالیف یافته و از نظر روشنی و وضوح، به منزله تجربه حسی بوده باشد و به خاطر رعایت همین نکته، استدلال قرآن، اطمینان بخش و همه کس فهم و غیر قابل خدشه است و شاید آشنایی با همین اصل بوده که مسلمانان در ابتدای نهضت علمی خود به شهادت تاریخ، بیشتر علوم حسی و تجربی را مورد نظر قرار داده و حتی تا یکی دو قرن، دانشمندان عملاً دست به کار تجربه و تحلیل مواد شیمیایی بوده اند و دانشهایی چون طب، کیمیا، هیات، نبات شناسی، تشریح، همراه با تجربه بین دانشمندان اسلامی رواج داشته، لیکن به عللی، رفته رفته تجربه و علوم حسی را کنار گذاشته و منحصرّاً جز در موارد نادر، به شیوه فلسفی گرایش داشته و عمدهً به علوم عقلی پرداخته اند و این همان نقطه انحراف است که قبلاً از آن سخن گفتیم و خود می تواند راه فلسفه قرآنی را از فلسفه بشری جدا کند.

رابطه فکر و اخلاق

شاید بتوان فرق دیگری هم میان این دو گرایش فکری پیدا کرد به این شرح: در حالی که منطق ارسطو بیشتر، صورت قیاس و شرایط صوری و اشکال آن را مورد مذاقه قرار می دهد، قرآن حالات روحی مساعد یا منافی با اندیشه و فهم صحیح را وجهه عنایت خود قرار داده و رعایت اصول اخلاقی را در رسیدن به حقیقت، از هر اصل دیگر، مهمتر دانسته است. تحری حقیقت، حق گویی، پذیرش حق و تواضع برای آن، سؤال از اهل ذکر، رجوع به علما و دانشمندان، کوشش و مجاهدت در نیل به حق، امیدوار بودن به حل کلیه مشکلات علمی، رعایت انصاف، اعتراف به جهل و قلّت علم و مَا اَوْتَرَيْتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ الْاَلَا قَلِيْلًا (1)، خودداری از پیروی هوای نفس و از اظهار عقیده بدون علم در مطلبی نفیاً یا اثباتاً و همچنین عقیده بستن به چنین امری، عدم پیروی از ظن و تخمین، اجتناب از صفات رذیله و خصلتهایی چون دروغ گفتن، نقل سخن دروغ و مشکوک، افتراء مرأء، مجادله به باطل، نخوت و غرور و تعصّب در پذیرش حق، تقلید از پدران و نیاکان، پیروی محیط، دنباله روی اکثریت نادان، دل بستن به خرافات و اساطیر اوّلین، ترتیب اثر دادن به سحر و افسون، مراجعه به کاهن و فال بین و منجم، اینها همه جزو اصولی است که از نظر قرآن و اسلام، رعایت آنها در نیل به حقیقت، کمال اهمیت را دارد و بارعایت این اصول بطور حتم، حقیقت برای انسان متفکر روشن می شود و این خود نیاز به شرح و تفصیل دارد تا معلوم شود این خصلتها در رسیدن به حق و حقیقت و مصونیت از خطا و اشتباه و انحراف، تا چه حد نقش دارند.

اجمالاً مسلم است که خواهشهای نفسانی: تعصّب و ورزیدن، تقلید گذشتگان و

1 - سورة الاسراء: 85.

امثال این امور بمنزله غل و زنجیری برای فکر است و آزادی اندیشه را از انسان سلب می نماید و خود باعث حب و بغض نسبت به اصل مطلب و گوینده آن است و به همین جهت، این امور شدیداً مورد منع و نکوهش قرآن و اسلام قرار گرفته است.

در این نقطه قرآن، مغز و دل آدمی و نیروی عقل و احساسات وی را دقیقاً به هم پیوند داده و بین فکر و الخلاق، رابطه مستقیم برقرار نموده است، چیزی که در منطق ارسطو وجود نداشت. از اینجا می توان پی برد که قرآن، بین روش فلاسفه که بر استدلال محض مبتنی است و روش عرفا و اهل ملوک و اخلاق، جمع نموده و استدلال صحیح را با طهارت دل و شهود باطنی توأم کرده است و به عبارت دیگر، شیوه قرآن، معجونی از فلسفه ارسطو و افلاطون و جمع میان روش فلاسفه مشاء و اشراق است که یکی بر استدلال عقلی، و دیگری به سیر درونی و کشف و شهود باطنی از راه تصفیه نفس، تکیه دارد. البته برخی از فلاسفه عارف مسلک در صدد برآمده اند تا میان این دو طریق جمع کنند و شاید بتوان حکیم فرزانه، صدر المتالیهین شیرازی را سر سلسله این مکتب التقاط و جمع بین المشربین دانست که با طرح «حکمت متعالیه» پایه این حکمت را محکم نموده است.

ولی این بحث بجاست که آیا اوّل باید تصفیه باطن کرد و راه اشراق را پیمود، آنگاه به استدلال بر مبنای فلسفه مشاء پرداخت، یا بالعکس اول به استدلال آغاز کرد، آنگاه نتیجه استدلال را از راه تصفیه باطن و سیر درونی، با کشف و شهود، وجداناً لمس کرد.

ظاهراً روش ملا صدرا بنابر آنچه از برخی شاگردان مکتب وی در عصر ما به دست می آید و شاید بتوان محی الدین را نیز متمایل به این روش دانست، همین احتمال دوم است. اما بنابر آنچه ما گفتیم روش قرآن در نیل به حقایق و در جمع بین دو طریق استدلال و شهود با احتمال اول انطباق دارد، زیرا گفتیم شرط استدلال درست و تعقل

—(31)—

صحیح منطقی، صفای باطن و تصفیه و اخلاق است.

البته در مراحل بعد از استدلال نیز مسلماً کشف و شهود ادامه دارد و با احتمال دوم قابل جمع است یا به تعبیر صحیح تر، تصفیه باطن، شرط استدلال درست است اما کشف و شهود پس از استدلال از سوی مبدا فیاض، افاضه می گردد و این همان بهره ای است که علامه محقق مرحوم عمّار از آن به «سهم الوحي» تعبیر می کرد و می گفت هر کس از این موهبت معنوی بهره ای دارد.

باري، گفته شد که برنامه اصلاحي قرآن، از اصلاح فکر و دل آدمي آغاز شده و به عمل وي خاتمه يافته است. راجع به اصلاح فکر، به قدر کفايت و ضرورت، امانه به طور کامل بلکه در نهايت اختصار بحث کرديم. اينک سخني کوتاه راجع به اصلاح درون و تصفيه باطن و جلالي روح و به تعبير رايج «تهذيب نفس»:

بديهي است اعمال انسان متناسب با طرز تفکر اوست و تفکر وي همان طور که قبلاً توضيح داديم به روحيات و صفات باطني وي بستگي دارد. فکر درست و نوراني از باطني مصفاً و دلي پاک برمي خيزد و فکر حاد و افراطي و اندیشه کج و منحرف، از روحي کدر و ناپاک و باطني آلوده و کثيف سر مي زند. پس تزکيه نفس، شرط اول اندیشه تابناک و ضمير روشن و هم عمل صالح و کردار نيك است.

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا ۖ وَ قَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ (1).

1 - سورة الشمس: 9 - 10.

-(32)-

طغيان، ريشه تباهي اخلاق

در اينجا مجال آن نيست که وارد بحث امراض باطني و علل تباهي اخلاق و شعب مختلف آن بشويم، اما ذکر اين نکته لازم است که قرآن، علة العلل و ريشه همه پليديها و رذائل نفساني را طغيان دانسته است. ضلالت و دعوي خدايي و ﴿إِنَّا رَبُّكُمُ الْإِلَهِ﴾ گفتن فرعون، ناشي از طغيان روح و عدم اعتدال غرايز نفساني اوست و موسي عليه السلام بايد بيماري طغيان وي را چاره کند ﴿إِذْ هَبَّ الَّتِي فِرْعَوْنُ أَنَّهُ طَغَى ۖ فَقُلْ هَلْ لَّكَ الَّتِي أَن تَزَكَّى﴾ (1).

دوزخ نیز جا و ماواي اهل طغيان است ﴿لِلطَّاغِينَ مآباً﴾ (2) و نهيب آتش دوزخ تجسم و واکنش شراره هاي سرکش نفس ايشان مي باشد.

اما طغیان چیست؟ حقیقت طغیان، خروج از اعتدال و افراط و تفریط در غرایز و روحیات آدمی است و به همین مناسبت قرآن از اهل طغیان و بدکاران و حتی از کافران، به لفظ «فاسق» و «فاسقین» یاد می کند، زیرا فسق در لغت به معنای خروج و انحراف از راه راست است و فاسقان از جاده اعتدال فطرت و خط میانه حکمت، منحرفند.

طبیعی است نفس آدمی دارای غریزه جنسی، علاقه به مال و ثروت، خود خواهی، حب جاه، عشق به زیبایی و جمال، میل به خوراک و پوشاک هر چه بهتر و خلاصه، عاشق لذت و حیثیت و بهتر زیستن است و این تمایلات، نه تنها عیب انسان نیست بلکه اصل آن برای آدمی ضروری است، لیکن به اندازه و مقدار معین؛ کمتر از مقدار لزوم و همچنین زاید بر آن باعث در دسراست و انسان کامل، کسی است که بتواند مقدار

1 - سورة النازعات: 17 - 18.

2 - سورة النساء: 22.

-(33)-

لزوم و حد ضرورت از به کار بردن این غرایز را تشخیص دهد و خود را بر آن حد، قانع و ثابت نگه دارد.

مثال ابن غرایز و تمایلات نسبت به نفس، مثل مواد مختلف شیمیایی برای بدن است که مقدار لازم و متعادل آن، برای صحت بدن ضرورت دارد و امراض گوناگون از به هم خوردن تعادل آن عناصر تولید می شود.

هوا و هوس هم جز سرکشی و طغیان این تمایلات، چیزی نیست و سرکوبی تمایلات و یا به تعبیر بهتر مهار کردن و محدود نمودن آنها، سبب فلاح و رستگاری است. قرآن، در آیات ذیل سخن را در این باره تمام کرده است: ﴿فَأَمَّا مَن طَغَىٰ - وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ - وَأَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ - وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ - فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ (1).

اکنون اگر بگویید چرا نفس آدمی و تمایلات باطنی وی طغیان می کند و اگر چنین آفریده شده و کنترل غرایز و حد نگهداری آنها، از قدرت انسان خارج است که دیگر این مرض مزمن طبیعی است و علاج ندارد، جواب قرآن این است که خدا انسان را بر فطرت مستقیم آفریده، به این معنا که تمایلات او را طوری قرار داده که تعادل پذیر است و زمام این تعادل در اختیار اوست، لیکن به شرطی که وی بخواهد و در صدد باشد تا تعادل نفس را حفظ کند، اگر نفس را به حال خود واگذارد، تمایلات او به منزله شراره های آتشی خواهد بود بدون کنترل و بدون محافظ و نگهبان که سرانجام خرمن هستی انسان را آتش می زند.

1 - سورة النازعات: 37 - 41.

-(34)-

این اشتعال و طغیان، خاصیت طبیعی آتش و همچنین لازمه تمایلات نفسانی است. البته تربیت خانوادگی، محیط زندگی و تاحدی توارث، و تا حد بیشتر وضع مزاج، در کمّ و کیف این طغیان مؤثر است، اما هیچ يك از این عوامل در برابر خواست و اراده آدمی تاب مقاومت ندارد و او می تواند نفس را به فرمان بیارود و بر خلاف گفته شاعر خراسانی که می گوید:

این نفس بد اندیش بفرمان شدنی نیست

وین کافر بد کیش مسلمان شدنی نیست

قرآن می گوید: نفس انسان موعظه پذیر و مسلمان شدنی است، به این معنا که می توان تمایلات و هواهای نفسانی را در لب مرز عدالت و حکمت متوقف ساخت، گو این که شاید نتوان بکلا آنها را نابود نمود؛ مصلحت انسان نیز در نابودی آنها نیست، زیرا نابودی یکی از تمایلات بمنزله قطع یکی از اعضا و جوارح

است که قطعاً نقصي در خلقت آراسته آدمي به وجود مي آورد.

وبار با باطاهر که در مقام تصفية باطن، از دست دیده و دل به تنگ آمده و آرزو دارد خنجري با نيش پولادين بر دیده زند تا دل آرام گردد، نیز راه درستي نمي پيمايد، بلکه بايد دیده را براي مصلحت خویش و تشخیص راه از چاه و دشمن از دوست، نگه دارد و به اصلاح دل پردازد تا دیده هر چه را مي بيند، دل هوس آن را نکند و اصولاً دیده به فرمان دل درآيد و هوسبار و چشم چران نباشد. همان طور که برخي از مسلکهاي اخلاقي تجویز مي کردند که سالک براي خلاصي از ديو شهوت، خود را اخته کند و اسلام با اين عمل شدیداً مبارزه نمود و گفت سالک اگر مرد است، بايد از به کار بردن آلت شهوت در غير مورد، خود را نگه دارد و آلت را براي بقاي نسل و اطفاي شهوت و حفظ مصلحت نوع، باقي گذارد.

—(35)—

تقوا، علاج طغیان

علاج قطعي مرض طغیان، در طب قرآني تقوا است. کلمه تقوا از وقایه به معنای حفظ و حراست نفس از طغیان و سرکشي به کار مي رود و تقوا عبارت است از مهار کردن خواهشهاي نفساني و برقراري تعادل در به کار بردن غرایز و همان طور که فسادها و شرور آدمي از به هم خوردن آن تعادل سرچشمه مي گیرد، تقوا منشا کلیه خیرات و حسنات و اعمال صالح انسان است و به همین علّت، متّقین را دسته مقابل اهل طغیان دانسته است: ﴿لِلطَّٰغِیِّیْنَ مَآبَآءٌ...﴾ (1).

بحث تقوا خود شایان کتابي جدا گانه است و از حوصله کلام ما خارج است و نظر به این که مهار کردن تمایلات، هر چند محال نیست اما بسیار مشکل و صعب است، قرآن غالباً در این مورد صیغه «افتعال» را که به معنای انجام کاري از روی مشقّت و رنج است به کار برده و کلمات «اتّقی» و «متّقین» و امثال آن در این کتاب، اشاره به همین نکته است. از قدیم گفته اند: عالم شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل، که يکي از بزرگان علمای حوزه علمیه قم بنا به آنچه از مرحوم امام خميني رضوان الله تعالی علیه شنیدم گفته است: عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است، که البته مراد وي مبالغه در صعوبت کار کسب محاسن اخلاق و مکارم فضایل نفس است.

همین صعوبت کار است که رسول خدا صلي الله علیه وآله آن را جهاد اکبر نامیده و تاب مقاومت در برابر دشمن باطني را از مجاهدت با دشمن خارجي مهمتر دانسته است و نیز همین مشکل باعث آن گردیده که برخي

در راه سلوک، نفس را کافر بد کیش مسلمان نشدنی پندارند و یا برای استخلاص از خواهشهای دل، در عالم خیال، خنجر به چشم زنند یا

1 - سورة نبا : 22 و 31.

-(36)-

آلت تناسلی را قطع کنند یا دست به ریاضتهای شاقّ و فلج کننده جسم بزنند یا آدم شدن را محال پندارند. همه این تعالیم، حاکی از ضعف اراده و فقدان تقوا است. قرآن می فرماید: انسان با سلاح تقوا و تقویت اراده می تواند این دیوسرکش را اسیر و رام اراده و نیروی عقل خویش نماید و از این راه، شخصیت انسان و ارزش نیروی عقل آدمی را به وی گوشزد کرده است. حکمت بسیاری از عبادات اسلام از جمله روزه، همانا تقویت نیروی تقوا است و لهذا در مورد روزه قرآن می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (1).

راه وصول به تقوا

آشنایی با خدا و معرفت صفات جلال و جمال رب متعال، خوف و خشیت از وی و همچنین امیدواری و رجای به لطف وی، ریشه تقوا است، کما این که شناختن خرد و انس به احکام و داوریهایی عقل، در این امر کمک شایان به انسان می نماید. در نتیجه این دو معرفت، توانایی و میل به پیروی عقل و شرع، در انسان پدید می آید و هر قدر پیروی از آن دو بیشتر و بهتر صورت گیرد، قدرت و رغبت نفس بر این پیروی اشتداد می یابد. در این نقطه است که عقیده و اخلاق و عمل در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و هر کدام به دیگری نیرو می بخشد و هر سه، دست به دست هم می دهند و کلیه پیشرفتهای علمی و عملی بشر در سایه طیّ همین قوس نزول و صعود، امکان پذیر است.

—(37)—

تقوا، اساس تكامل تمدن اسلامي

در اين جا وارد بحث نمي شويم كه تعاليم علمي قرآن، از كجا شروع شده و به كجا ختم مي شود و نظر اسلام راجع به اصلاح عمل فرد و جامعه و بالاخره مسائل اجتماعي و سياسي و پيشرفت علم و تمدن چيست؛ همين قدر اين نکته را تذكر مي دهيم كه همه اعمال فردي و اجتماعي و كليۀ تعاليم عملي قرآن، حتي سير علمي و فكري بشر، مبتني بر تقواي باطن و نيت پاك و ضمير روشن و مشروط به آن و در عين حال، همه، وسيله و باعث ازدياد آن است، يعني عمل صالح به شرحي كه جلوتر بدان اشارت رفت و تقواي باطن در يكدیگر تاثير متقابل دارند.

با يك سير اجمالي در آیات مربوط به عقايد و اخلاق و اعمال، اين امر مسلم مي شود كه رابط بين اين امور و مقدّمه و هم نتیجه آنها همان تقوا است، كما اين كه هدايت خدا و سعادت دنيوي و اخروي و همه مواهب ربّاني از جمله قدرت سياسي سالم و علم و تمدن مفيد و بي ضرر، از آن متّقين است انّـَـ لِّلْمُتَّقِينَ مَغَازَاً...□.

برنامه اصلاحي قرآن، تنها جنبۀ فردي ندارد بلكه به اصلاح اجتماع نيز كاملاً نظر دارد. اصلاح اجتماع، متوقف بر اصلاح افراد است و ممكن نيست اجتماع صالح از افراد نا صالح و غير متّقين و نفوس پليد و ناپاك تشكيل شود، امّا معنای اين سخن آن نيست كه در اصلاح اجتماع بايد به انتظار پاك شدن همه افراد نشست، بلكه در اصلاحات اجتماعي بايد بيش از هر چيز اصلاح نفوس و تقواي افراد را وجهۀ همّت قرار داد، تمام كوششها و تلاشها در جهت تربيت و تهذيب نفوس به كار افتد و به موازات آن، ساير اصلاحات تعقيب شود. بايد به اين حقيقت اعتراف كنيم كه هر علمي حتي علوم تجربي و طبيعي، علاوه بر علوم انساني در اجتماع داراي تقوا، مفيد واقع مي شود و بدون آن

—(38)—

مسلاً ضرر دارد، زيرا در آن صورت علم به منزلة تيغ است در دست زنگي مست. مناسفانه هم اكنون، بشريّت دچار چنين حادثه اي گرديده و غرب متمدّن و صنعتگرو پرچمدار علم و صنعت، عاري از تقوا و

کاملاً زنگی زنگ و مست مست است و غالباً فجایع جهان، از همین جا نشأت می گیرد. آری جهان امروز به قول نویسندگان انقلابی و آزاده مصری شهید سید قطب، «جاهلیت قرن بیستم» است. او در این زمینه کتابی به همین نام نوشته و ثابت کرده است که تمام خصلتهای بد دوران جاهلیت، هم اکنون به صورت مدرن و با رنگ و لون علمی و صنعتی، در تمدن غرب وجود دارد و جهان را هم آلوده کرده است. تمدن جهان غرب بیمار است و باید مداوا گردد تا جهان از این مرض واگیر شفا یابد. این است فرق اساسی میان تمدن اسلامی و تمدن غربی که آن یکی بر پایه تقوا پی ریزی شده است به تعبیر دیگر نتیجه تمدن اسلامی ترقی و تکامل جامعه اسلامی و نتیجه تمدن اروپایی، لا ابالی گری و استکبار برخی از افراد بشر و استضعاف برخی دیگر است.

مسئولیت همگانی

در این جامع مسئولیت همگانی و وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» نقش عمده را به عهده دارد و خود، ضامن جریان صحیح کلیه امور و اجرای درست همه قوانین و مقررات و اصلاح همه افراد و باعث پیدایش تمدن مفید است. باید این وظیفه از طرف عموم افراد صلاحیتدار و باتقوا، نه مردم ناپاک و پلید، بطور پیگیر ادامه یابد.

به هر نسبت که افراد اجتماع بخصوص طبقات مؤثر که سمت رهبری دارند مانند مفتیان، گویندگان، نویسندگان معلمان، قضات، زمامداران و متصدیان امور و هم مبتکران، متفکران، کاشفان، مخترعان و دانشمندان در کلیه علوم، سالم و پاک باشند،

—(39)—

به همان نسبت اجتماع بشری از صلاح و تکامل برخوردار است.

پس اجتماع سالم را تقوای افراد (که عمومیت یافته و به عبارت دیگر، تقوای فردی تبدیل شده به تقوای اجتماعی) اصلاح می کند. خطابات عام و دسته جمعی قرآن مانند **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** **ادْخُلُوا فِي السِّلَامِ كَآفَّةً** (1) اشاره به تقوای اجتماعی است و به عکس در اجتماع فاسد، طغیان و تجاوز حکمفرماست و طغیان فردی به طغیان اجتماعی تبدیل گردیده است. جامعه ای که افراد آن

نا صالح باشند، شاید با قوه قهریه بتوان نظم و انضباط در آن برقرار نمود اما به بقای آن اطمینان نیست، چون خود يك نوع امري ساختگي و حرکتی قشري واصلاحي کاذب است که قائم به غیر است و نه به خصایص روحی و تقوای باطنی افراد، و هر آن باید انتظار از هم پاشیدن آن نظم و آن اجتماع را داشت.

این است جوهر و روح تعالیم و برنامه اصلاحی قرآن کریم جهت پیشرفت علمی و فکری و رسیدن به تمدن سالم. بنابر این، تفسیر قرآن نیز باید ناظر به بیان و توضیح و شرح و بسط این اجمال بوده باشد و ایمان و عقیده و تقوا را با علم و تمدن پیوند دهد، نه این که آن دورا از هم بیگانه پندارد، همان گونه که تمدن غرب بر این جدایی دین از علم بنا شده و آن همه فساد به پا کرده و به جای خیر، شر آفریده است.

همین مکتب قرآنی است که در صورت پیروی بشر از آن، هزاران دانشمند، متفکر، عارف، شیخ ارشاد، فقیه شرع، رهبر و قائد سیاسی، فیلسوف الهی، طبیب متعهد، صنعتگران با تقوا و اصناف دیگر از دانشمندان علوم طبیعی و علوم انسانی را به جامعه انسانیت، تحویل داده و می دهد و راه را برای ترقیات علمی بشر هموار می نماید و با پیروی کامل از آن، به رزوی دیرین مصلحان بشریت جامعه عمل می پوشد و «مدینه

1 - سورة بقره : 208.

-(40)-

فاضله» افلاطون، از عالم خیال و پندار به منصة ظهور می رسد و جامعه بشری از منجلاب مادیّت نجات پیدا می کند.

نقش انقلاب اسلامی

اینک ما در عصر مقدس انقلاب اسلامی به سر می بریم. انقلاب اسلامی یکی از اهداف عالی خود را اصلاح تمدن بشر می داند. معنای صدور انقلاب، که بارها امام بزرگوار بنیانگذار این انقلاب عظیم عنوان می

فرمود، همین است که اولاً مسلمانان جهان و بعداً سایر ملل عالم، به معنویت رو آورند و علم و صنعت و تمدن و هنر را در خدمت تقوا و ایمان و همراه آن قرار دهند. این بیگانگی و دوگانگی بلکه ضدیتی که اروپا میان دین و علم به وجود آورده، باید از میان برود و بشر به سوی زندگی نوینی که از وحی سرچشمه می گیرد، رهنمون گردد. ایمان در همه شؤون زندگی بشر از زندگی فردی گرفته تا حیات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، صنعتی و هنری نفوذ کند. دین در چهار دیوار کلیسا (چنان که شیوة مسیحیت) یا در داخل مسجد (چنان که عادت بسیاری از مسلمین است) محصور نگردد. مسأله «تعهد» که در انقلاب اسلامی شعار شمرده می شود، حقیقتاً در کلیة زوایای زندگی بشر ساری و جاری باشد، همان طور که رهبر دینی باید متعهد باشد، رهبر سیاسی، صنعتگر، مخترع، کاشف و فرمانده نیروهای مسلح هم باید متعهد باشد، بلکه به لحاظ مسؤولیت سنگینی که این افراد و طبقات به دوش دارند حتماً باید از دیگران هم متعهد تر باشند.

ما امیدواریم این انقلاب مقدس در داخل کشور و خارج آن و در توده های يك میلیارد و سیصد میلیونی مسلمان و بالاخره در سراسر جهان، گونه ای نقش خود را اجرا نماید، روح تقوا و تعهد را در جهان نشر دهد و این تمدن بیمار و فاسد را معالجه

—(41)—

کند و آن را به راه صحیح و در راستای مصالح بشر هدایت نماید، ان شاء الله تعالی.

شما این امر را مستبعد ندانید! جهان از مادیت سر خورده است. جناح اصلی طرفدار و پرچمدار مادیّت (جناح شرق) بحمد الله از میان رفت و رسواییش بر ملا شد جناح دیگر هم بازگشت به معنویت را می خواهند و برخی از آنان هر چند مسلمان نیستند اما به این انقلاب دل بسته اند و گاهی تاثیر آن را در کشورهای خود کتمان هم نمی کنند.

از رئیس کلیسای روسیه نقل شد که گفته بود نامه امام خمینی به گور باجف تنها برای بیداری مسلمانان شوروی مفید نبود، مسیحیان شوروی را هم بیدار کرد. او گفته بود: امام خمینی تنها به اسلام خدمت نکرد بلکه به کل ادیان الهی و الهیّون جهان خدمات کرد.

بلی، امام که خود يك انسان نمونه بود و همه مکاتب فلسفی و عرفانی را با قدم کفر و سیر درونی پیموده بود و خود يك عالم و روحانی و مسلمان واقعی بود — نه مسملان سنتی و عالم قشری — دین را از مهجوریت

بیرون آورد و آن را از نو در جهان مطرح نمود و بشیریت را به ارزش اجتماعی و سیاسی دین توجه داد.

امید است این انقلاب شکوهمند، نقش جهانی خود را به پایان برساند و تمدن جهان را به راه راست هدایت نماید و تاثیر قرآن را در تکامل و ترقی و تمدن بشر عینیّت بخشد به امید آن روز.